

«خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم ، چون که بدست راست من است جنبش نخواهم خورد، از این رو، دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید» (مزمور 16 : 8 و 9). در تابستان که هنری عازم رفتن به هندوستان بود، در سراسر کرانه‌های انگلستان دکل‌هایی بر پا ساخته بودند تا نگهبانان مردم را از یورش احتمالی ناوگان ناپلئون بی‌آگاهانند. کاروان کشتی‌هایی که هنری مارتین با آن سفر می‌کرد مرکب بود از کشتی‌های بازرگانی شرکت هند شرقی، یک کشتی حامل مجرمینی که به استرالیا تبعید می‌شدند و پنجاه کشتی دیگر که پنج هزار سرباز را با چند مرد جنگاور نگهبان به مقصد نامعلومی می‌بردند. این کاروان یک بار دیگر برای مقابله با یورش ناگهانی ناپلئون در ایرلند لنگر انداخت و این به هنری فرصتی داد که از دوستانش در انگلستان نامه‌هایی دریافت کند. یکی از این نامه‌ها که از خواهر لیدیا رسیده بود بار دیگر هنری را سخت نومید و افسرده ساخت. اما در نامه‌اش نوشته بود که خواهر وی پس از به هم خوردن نامزدی گذشته خود تمایلی به نامزدی مجدد ندارد و از این گذشته، مادرش با زناشویی لیدیا با مردی که قصد دارد در دیار بیگانه دوردست به سر برد و چون خود لیدیا دارای تمایلات متدیستی است مخالفت می‌ورزد. دور نیست که مخالفت مادر لیدیا تا اندازه‌ای از این جا سرچشمه می‌گرفت که می‌دانست هنری نیز چون دو خواهرش که بیماری سل آنان را از پای در آورد دارای زمینه مساعدی برای ابتلا به این بیماری است. با وصول این نامه امید هنری به نامزدی با لیدیا و حتی امکان مکاتبه با وی یک باره بر باد رفت. آخرین نامه هنری به اما حاکی از وفاداری تزلزل ناپذیر وی به لیدیا و در عین حال آرامشی است که کمتر بدو دست می‌داد ... به اما نوشت: «تا روزی که این مانع از پیش پای ما برداشته نشده، از راهی که پیش گرفته‌ام باز نخواهم گشت. خداوند به من آموخته است که بیش از همه به مسیح دل بندم و در پی او باشم.» سر انجام در ماه اوت 1805، کاروان عظیم مرکب از صد و پنجاه کشتی که همه‌گونه مسافر را از سربازان و همسران آنها گرفته تا ماموران دولتی و سران شرکت هند شرقی با خود می‌برد در برابر دیدگان تماشاگرانی که در بندر گرد آمده بودند ایرلند را ترك گفت .

کشتی حامل هنری از همه سنگین‌تر و کند رو تر بود و تنها هنگامی که کاروان در بندری لنگر می‌انداخت هنری می‌توانست کشتی‌های دیگر را ببیند و چون تنها کشیشی بود که با این کاروان سفر می‌کرد، کودکانی را که با قایق‌های کوچک نزد وی می‌آوردند تعمیر دهد. پس از ترك جزایر بریتانیا، کشتی‌ها گرفتار امواج سهمگین اقیانوس شدند و هنگامی که کشتی کوچک هنری بر روی امواج خروشان دریا می‌غلطید ناراحتی شدیدی بدو دست داد. هنری چون تاب تحمل هوای متعفن درون کشتی، محفظه‌های تنگ و مسدود و سخنان ناپاک ملوانان و مسافران را نداشت. با آن که بیمار بود به عرشه کشتی پناه برد. ولی در این جا هم «فریادها و دشنام‌های سربازان به یکدیگر و صدای شیپور و دهل آنها که آنی قطع نمی‌شد» آرامش را از او سلب کرده بود. هنری اکنون چون کودکان برای خانه و موطنش بی‌تابی می‌کرد و بیماری دریا وی را تب دار و ناتوان ساخته بود. ولی وی بیاری ایمانش با دشواری‌هایی که روزگار وی را سیاه ساخته بود در افتاد. مینویسد: «یکبار دیگر با مشکلات در افتادم و تصمیم گرفتم بیاری خدا بر خواهش‌های نفس چیره شوم و زندگی خویش را به خدمت مسیح سپارم. بامداد فردا، چون شیر خشمگینی که به دام افتاده و نومیدانه برای رهایی خویش تلاش می‌کند، به مسیح روی آوردم و از او خواستم احساسات و تمایلات مرا دیگرگون سازد.» دو روز بعد هنری آرامشی را که در پی آن بود باز یافت، ولی این آرامش به جای آن که معلول کاهش آلام باشد ناشی از چیرگی وی بر مشکلات و افزایش تاب و توان وی در برابر ناملایمات زندگی بود. چندی بعد به لیدیا نوشت: «برای همیشه از تو دل کنده‌ام» ... «سرانجام خداوند به یاری بنده خود شتافت ... گرچه زمان و مکان مرا دور افکنده بود، احساس می‌کردم که خداوند در کنار من است.» مسافران کشتی اندک اندک از ازدحام جمعیت، غذای نامطبوع، و زندگی یکنواخت که از مختصات سفر دریایی در آن روزگار بود به تنگ آمدند. مسافران هرزه ساکن طبقه زیرین کشتی و همچنین افسران ارتش و سران شرکت هند شرقی که در اتاق ناهار خوری طبقه بالا در کنار هنری می‌نشستند نخست به این روحانی محبوب و دانشمند نما بی‌مهری می‌کردند، و هنری با آن که اتاق ناهار خوری را دوست می‌داشت از آمیزش با پیرامونیان خویش که از نظر علائق و شیوه زندگی با خود وی یکسان نبودند دوری می‌جست .

هم قطاران هنری در دانشگاه کامبریج، با آن که وی را به خاطر پاراسای و تمایلات متدیستی‌اش استهزا می‌کردند و با پیوستن او به جرگه روحانیان مخالفت می‌ورزیدند، به زبان خود او سخن می‌گفتند و دارای سوابق فکری مشترکی با وی بودند. دوری از دوستان همفکر هنری را بر آن داشت که بار دیگر از مسیح یاری جوید و بدین سان خویشتن را برای زندگی در شرایط نامطلوبی که در پیش داشت آماده سازد. در این هنگام نوشت: «اکنون که دوستان و موطنم را برای همیشه پشت سر نهاده‌ام، هیچ عاملی قادر نیست مرا از مصاحبت با استادم، از به فراموشی سپردن جهان و از همراهی با مسیح در کنار گل‌هایی که رایحه فردوس از آنها به مشام می‌رسد باز دارد.» هنوز دیر زمانی از حرکت کشتی نمی‌گذشت که هنری مهر مسافران را به دل گرفت و به خدمت آنان همت گماشت. اکنون با میل و رغبت در میان مسافران تند خوی و زنان و فرزندان آنها که در طبقه زیرین کشتی جای داشتند می‌گشت، از بیماران عیادت می‌کرد و بعد از ظهرها کتاب «سیاحت مسیحی» را در میان غوغایی مسافران برای گروه کوچکی از همسفرانش می‌خواند. بیگمان هنوز بسیاری از مسافران کشتی بدو بی‌مهری می‌کردند و ناسزا می‌گفتند، ولی این ناسزا گویی‌ها وی را از خدمت به مسیح رویگردان نمی‌ساخت. می‌نویسد: «روزی در طبقه زیرین کشتی به گروهی از مسافران و سربازان برخوردیم که با هم مرافعه می‌کردند، به سربازی که خود را برای حمله آماده می‌ساخت نزدیک شدم.» بیدرنگ غوغا خوابید، شاید از آن روی که مسافران از دیدن کشیشی در میان خویش دچار بهت و حیرت گشته بودند، زیرا در آن روزگار معمول نبود که روحانیان به میان چنین مردمی در آیند. اندکی بعد، هنری گروهی از مسافران را برای خواندن سرودهای دینی گرد آورد. سرودهای دلنشین چارلز وسلی که با صدای بم و گرم هنری در آمیخته بود غریب کشتی و خروش باد و دریا را در خود فرو می‌برد. افسران جوان که می‌پنداشتند این گونه سرگرمی‌ها «لیاقت سربازی را از مردان باز می‌ستاند» از اقدام هنری دلخوش نبودند.

ولی افسران ارشد بر او خرده نمی‌گرفتند و ریشخند کنان می‌گفتند که هنری با این گونه کارها نمی‌تواند اخلاق و روحیه ارتش را متزلزل کند! مارتین بر آن بود که بیش از این بدل مردم راه جوید، و برای وصول به این آرزو میکوشید فاصله فکری را که تحصیلاتش در بین او و مردم عامی پدید آورده بود از میان بردارد. خود وی نوشت: «بر آنم که آن چه را ... خوانده و آموخته‌ام از یاد برم ... در من توانایی آن نیست که کارها را پیش برم. آراستگی فکری من نمی‌گذارد برای نجات روح مردم بکوشم.» معمولاً دوتا سه هزار تن در مجلسی که وی روزهای یکشنبه بر عرشه کشتی بر پا می‌داشت گرد می‌آمدند، ولی همه آنان به سخنان وی توجه نداشتند. گروهی بدو گوش‌زد می‌کردند که سخنانش برای جوانان ناپخته ثقیل و دشوار است. جمعی دیگر از مسافران با اشاره به مواعیظ وی می‌گفتند که «آقای مارتین هر یکشنبه دریچه دوزخ را به روی ما می‌گشاید» هنری برای آن که گفتارهای خویش را نافذتر و مؤثرتر سازد هرگز سخنی از ضرورت «برائت از گناه، پرهیزگاری و داوری روز واپسین» بر زبان نمی‌راند، بلکه می‌کوشید محبت خدا را آن چنان که در انجیل نمایان شده به حاضران باز گوید. با وجود این، هضم سخنان وی برای مردم ساده‌ای که حوصله تعمق در مسائل پر مغز را نداشتند دشوار بود. افسران ارتش که بر پای منبر می‌نشستند با بی‌پروایی انزجار خویش را از سخنان وی آشکار می‌ساختند. آنها عمداً در پشت سر هنری جای می‌گرفتند تا هر گاه سخنان او خوشایند نباشد برخاسته مجلس را ترک گویند. یکی از آنان روزی «در خلال سخنرانی هنری با بی‌پروایی خویشتن را به اطعام قازها سرگرم داشت» به گوش هنری می‌رساندند که وی مردی دانشمند و فرزانه است، ولی خطیبی توانا نیست. این سخنان هنری را باین اندیشه فرو برد که «هر گاه خویشتن را اصلاح نکند، نخواهد توانست انجیل مسیح را به سان مؤثر و سودمندی بمردم هندوستان اعلام دارد.» هنری به زودی این اندیشه را از سر براند، زیرا دو تن از سران دسته‌های مخالف بدو گوش‌زد کردند که «هنری آنان را با فضیلت دینداری آشنا ساخته است.»

هنری می‌دانست که چگونه بدل مردم راه جوید وی به بیمارانی که در بیغوله‌های تاریک و متعفن طبقه تحتانی کشتی بر گهواره‌های خویش افتاده بودند و کسی به اندیشه آنان نبود، پیوسته سر می‌زد و برای آنان آب و اندکی شراب می‌آورد. گاهی مردانی که گرفتار غم و اندوه و دلشکستگی بودند یا بار گناه بر دوششان سنگینی می‌کرد، دردهای خویش را با او در میان

می‌نهادند یا یادداشتی در مشت وی می‌گذاشتند که در آن تقاضا شده بود پیرامون گرفتاری‌های آنها سخن گوید. هنری با آن که از گناه به شدت اکراه داشت، از گناهکاران هرگز دوری نمی‌جست، چنان که نوشت: «هرگاه که در می‌افتم کسی سوگند یاد می‌کند بی‌درنگ به یاری وی می‌شتافتم.» یکی از کامیابی‌های چشمگیر هنری در کشتی این بود که سر ملوان را چنان مجذوب و شیفته خود ساخت که وی بخاطر از سوگند دست شست و از دوستان و حامیان صدیق هنری گشت. گروهی دیگر از سرنشینان کشتی جرأت یافتند که با نادیده گرفتن شماتت دوستان و اطرافیان‌شان برای خواندن «اعترافات آگستین مقدس» و نامه‌های دیوید برینرد به حجره پر از کتاب وی در آیند. در حجره وی کتاب‌های دستور زبان هندوستانی، پرتغالی، فرانسه، بنگالی، فارسی و عربی بر روی هم انباشته بود. از آن جا که گمان می‌کرد زبان گرامری هندوستانی برای بیان پیام زنده کتاب عهد جدید که وی در صدد بود آن را ترجمه کند بیش از اندازه عالمانه است. تصمیم گرفت از ملوانان هند شرقی یاری جوید. افسران ارتش که می‌دیدند هنری هر چند يك بار تنی چند از آنان را برای تصحیح جملاتش به حجره خود می‌برد گمان می‌کردند او دیوانه شده است. کشتی حامل هنری پس از هفته‌ها راه پیمایی در اقیانوس اطلس از خط استوا گذشت و سرانجام به ساحل برزیل رسید. مارتین در کرانه برزیل از کشتی پیاده شد و دو هفته از شیرین‌ترین ایام عمرش را در این سرزمین به سر آورد. وی روحانیون کلیسای کاتولیک رومی را یافت و با آنان به مباحثه حاد ولی دوستانه پرداخت. با يك خانواده پرتغالی نیز که وی را در میان درختان پرتغال سرگردان یافته و شیفته رفتار دلپسند وی شده بودند دوست گشت. اینان هنری را به خانه خود بردند و او را چون کسی که به همه علوم احاطه دارد و به زبان‌های فارسی، عربی و یونانی آشنا است به دوستان خود شناساندند.

گرچه هنری کسی نبود که در بند نام و شهرت باشد، ولی پس از تحقیر افسران و سران شرکت هند شرقی در کشتی محبت گرم و ستایش فراوان این خانواده چون مرهمی آرام وی را تسکین داد. هنری از روی مزاح نامه‌یی از برزیل به مادر لیلیا فرستاد و در آن نوشت: «آیا او اکنون از آن دور از من یاد می‌کند.» با فرا رسیدن هنگام حرکت کشتی، مسافران بار دیگر به درون حجره‌های تنگ و خفقان آور خود خزیدند. در این جا اعلام شد که سربازان برای پس گرفتن مستعمره انگلیس از دست فرانسویان عازم افریقای جنوبی‌اند. اعلام مقصد کشتی‌ها مسافران هند شرقی را خشنود ساخت، زیرا افریقای جنوبی در نیمه راه اروپا به هندوستان قرار داشت چون کشتی‌ها مجدداً در پهنای اقیانوس اطلس به حرکت آمدند، قحطی آب و خوراک باردگر به مسافران روی آورد و بسیاری از مسافران بیمار شدند. یادداشت‌های هنری در این هنگام نمودار مصائب بیماران، فقدان پزشک و دارو و خوراک کافی در کشتی است. خود هنری با آن که از بیماری اسهال رنج می‌برد، سراسر روز را سرگرم کار و تلاش بود. «بازدید و پرستاری بیماران طبقه بالا مجالی برای خدمت به مسافران طبقه زیر عرشه نگذارده است... وضع بیماران اندوهناک است... تاب تحمل این وضع را نداشتم، تا آن که سرکه خوشبو به دستم رسید.» هنوز کشتی به بندر کاپ نرسیده بود که ملوان آن در گذشت و جسد وی در میان غریو شلیک توپ‌های کشتی بدست امواج اقیانوس سپرده شد. هنری که نماز تدفین را خواند. وضع سرنشینان کشتی را در این هنگام بسان وحشت‌زایی در یادداشت‌هایش ترسیم کرده است. در ژانویه 1806، کوه‌های کاپ از فاصله هشتاد میلی نمایان گشت و در میان تازه سربازانی که برای نخستین بار در عمرشان عازم میدان کارزار بودند شور و هیجان آمیخته به نگرانی پدید آورد. پس از آن که کشتی در خلیج تبیل (1) لنگر انداخت و سربازان برای حمله در ساحل پیاده شدند، هنری با دلی افسرده بر عرشه کشتی در کنار پیر زن غمزده‌ای نشسته دعا می‌خواند. ولی چون دریافت که گروهی از سربازان به شدت زخمی شده‌اند و بر روی شن‌های سوزان افتاده‌اند، طاقت نیاورد و از کشتی پیاده شده به میدان کارزار شتافت تا از سربازان مجروح دیدن کند.

با نقل آیاتی از انجیل آنان را تسلی و امیدواری دهد و تا جایی که از دستش ساخته است به آنان یاری کند. تماشای صحنه دردناک میدان کارزار وی را چنان بر آشفت که در دفترچه یادداشت‌هایش نوشت: «کاش مردان خودخواه و جاه‌طلبی که در انگلستان نشسته‌اند شاهد جان کندن این جوانان بودند.» و سپس درباره جنگ عقیده‌ای ابراز می‌کند که در آن روزگار کاملاً تازگی داشت: «با آن که از پایان یافتن جنگ خشنود بودم، از مشاهده این که دشمن مغلوب ناگزیر است دژها و شهرها و

همه چیز خود را به فاتحان تسلیم کند رنج می‌برد. از غرور ظالمانه‌ای که فاتحان را وامیدارد اینسان با دشمن مغلوب رفتار کنند اگرچه دارم ... من ترجیح می‌دهم به جای آن که کسی را لگد مال کنم، خودم در زیر لگد جان سپارم.» مارتین روزی را در کنار دریا به سر برد و پس از ماه‌ها محرومیت توانست از نان و میوه تازه استفاده کند. سرانجام به گروهی از میسیونرهای هلندی برخورد که دارای آمال و مقاصدی چون خود وی بودند. یکی از آنان میسیونر سال‌خورده قهرمانی بنام دکتر واندر کامپ (2) بود که هنری به تأثیر گزارش‌های وی از تحصیل و زندگی آسوده در کامبریج چشم پوشیده و مصائب زندگی و خدمت در دیار بیگانه را بر خود هموار ساخته بود. شعف و سروری که از برخورد به این دسته میسیونرها به هنری دست داده و ما در یادداشت‌های او بدان بر می‌خوریم، گواه بر این است که وی تا چه اندازه از تنهایی رنج می‌برده و تشنه آمیزش با دوستان همفکر و متجانس بوده است. ولی مصاحبت هنری با این دوستان به زودی به سر آمد و کشتی‌های شرکت هند شرقی در پایان ماه پس از گرفتن آب و آذوقه سفر سه ماهه خود را به سوی کلکته آغاز کردند. چنان که از یادداشت هنری بر می‌آید، حرکت کشتی‌ها به سوی هندوستان مسافران را که از سفر خسته کننده طولانی گذشته به تنگ آمده بودند بار دگر دچار غم و اندوه ساخت. اندوه آنان بی‌جا نبود، زیرا دیری نگذشت که بیماری سفر دریا بار دیگر بر آنان روی آورد و مسافران چون ماه‌های گذشته گرفتار قحطی آذوقه و آب آشامیدنی شدند. هنگام گذشتن از خط استوا کشتی‌ها چند بار بر اثر فقدان باد از حرکت باز ماندند. این بار نیز بسیاری از مسافران بیمار شدند. هنری که منتهای صرفه جویی را در مصرف آب و چای رعایت می‌کرد بار دگر گرفتار بیماری اسهال و سردرد مداوم گشت. ولی شش ماه سفر دریایی پر محنت وی را آرام‌تر و بردبارتر ساخته بود، چنان که نوشت: «برای نخستین بار در عمرم تفاوت شگرف موجود در بین لذت دینداری احساساتی «لذت ناشی از عواطف دینی» و خوشی و سرور ناشی از کامیابی واقعی را دریافتم.»

سپس از یکی از قدیسین که دارای تجاربی همانند سرگذشت خود وی بود عبارتی بدین مضمون نقل می‌کند: «از کسان بسیاری که به بیت لحم می‌آیند، تنها معدودی به جلجتا (جایی که عیسی را در آن مصلوب کردند) خواهند رسید.» در خلال یادداشت‌های هنری، به رشد روحانی و اخلاقی تدریجی وی در کشتی بی که اکنون به «کشتی دعا» معروف شده بود، بر می‌خوریم. بارها از او درخواست می‌شد که در بین سربازان ملوانان که با هم در افتاده بودند وساطت و میانجیگری کند. افسران ارتش در سلول‌های تنگ و خفقان آور به خشم آمده بودند با همه این گرفتاری‌ها، هنری برای آموزش زبان‌های هندوستانی و فارسی سخت تلاش می‌کرد و می‌کوشید با «روزه داری و خویشتن داری و مناجات خود را برای گسترش فرمانروایی مسیح در جهان، به ویژه در هندوستان، آماده سازد.» سرانجام کشتی به قصد يك هفته توقف در نزدیکی مدرس لنگر انداخت و هنری با استفاده از فرصت در ساحل پیاده شد، به دهکده نوکرش سرزد و در برابر فرماندار و انگلیسیان دیگر سخن راند. وی در این دهکده برای نخستین بار با مردمی مواجه شد که از سال‌ها قبل آرزوی خدمت به آنان را در دل می‌پرورانید. دیدار ویرانی دهکده، پریشانی و بی‌سرو سامانی ساکنان آن، و ظلمت بت‌پرستی که بر آن سایه افکنده بود هنری را اندوهگین و پریشان خاطر ساخت. ولی هنری با وجود جثه نحیفش دارای نیروی روحی شکست‌ناپذیر بود. اندوهی که از دیدن وضع دهکده بدو دست داد به خاطر این نبود که باید در چنین جایی به سربرد، زیرا می‌نویسد، «هر گاه عمر وفا کند، مایلم در این جا و در میان همین مردم زندگی را به سر برم ... اگر هم کسی از ساکنان این جا به همت من به مسیحیت نگرود، خداوند شکیبایی و استقامت مرا سرمشقی برای میسیونرهای دیگر خواهد ساخت.» دو هفته پس از طوفان سهمناکی که بادبان‌های کشتی را از جای کند و آن را به دهانه تاریک رود هوگلی (3) راند. کشتی در حالی که مسافران آن دیدگان خود را بر جلگه‌های سرسبز اطراف دوخته بودند به آرامی از رود گذشت. هنری با زورقی که در اینجا برای تحویل گرفتن پول‌های دولتی به کشتی نزدیک شده بود به ساحل رفت. هنری سرانجام پس از نه ماه سفر فرساینده دریایی به کلکته رسید.

توضیحات:

(1)- Table Bay

(2)- Vanderkamp

(3)- Hoogly